

چرا داستان‌خوان‌های بسیاری در جهان، موراکامی را دوست دارند؟

نویسنده غریزی



زینب مرتضایی فرد

روزنامه‌نگار

سادگی يك رئال جذاب

داستان پنجره در کتابی منتشر شده که تا دلتان بخواهد داستان سوررئال دارد، اما ما رفته‌ایم سراغ يك داستان رئال از این مجموعه. در پنجره با يك نامه‌نگاری روبه‌رو می‌شویم. شرکتی عجیب که اقدام به آموزش نامه‌نگاری کرده و شخصیت داستان هم یکی از مدرسان این شرکت است. او در ماه ۳۰ نامه می‌نویسد و از طریق همین نامه‌ها هم با زنی آشنا می‌شود که به خوردن يك استیک دعوتش می‌کند. هر چند در خلال این نامه‌نگاری‌ها عاشقانه‌ای میان شخصیت اصلی و زنی که نامه‌نگاری می‌آموزد شکل می‌گیرد، اما هرگز حرف واضحی از عشق به میان نمی‌آید. حتی راوی سال‌ها بعد هم که از آن دیدار و اتفاقاتش یاد می‌کند، نامی از عشق به میان نمی‌آورد، اما می‌دانیم آنچه میان آنها گذشته عشقی است فراموش نشدنی و بر زبان نیامده.

موراکامی می‌گوید اهل و راجی نیست. این اتفاق را می‌توان در راوی‌هایی که می‌سازد هم مشاهده کرد. حواسمان هست دیگر... نویسنده و راوی دو مقوله جدا از هم هستند، هرچند یکی دیگری را خلق می‌کند، اما نویسنده راوی نیست و این دو از هم جدا هستند. خلاصه که راوی‌های موراکامی اهل و راجی نیستند. آنها روایت می‌کنند و رد می‌شوند. این که چه شده، چه می‌شود و چه خواهد گذشت، دقیقاً اتفاقی است که مخاطب درباره‌اش تصمیم می‌گیرد، آیا همین نکته بزرگ برای دوست داشته‌شدنش از طرف انسان‌های بسیاری در سراسر جهان کافی نیست؟



محبوب یعنی جناب هاروکی موراکامی. نویسنده‌ای که هم در نوشتن داستان‌های رئال یا واقع‌گرا و هم داستان‌های سوررئال یا فراواقع‌گرایانه به يك اندازه موفق است و اتفاقات عجیب داستان‌هایش را چنان برای ذهن مخاطب معمول و عادی می‌کند که بتواند در جهان فانتزی او غرق شود. موقع نوشتن موسیقی گوش می‌دهد، اورتورهای باخ، جاز... و تاکینگ هدز موسیقی‌های مورد علاقه اوست. در سینما هم عاشق دیوید لینچ است و همین هم نشان می‌دهد جهان‌بینی و سلیقه او چگونه است.

موراکامی چگونه می‌نویسد؟

اگر از آن دسته آدم‌هایی باشید که بلدند به ناخودآگاهشان سرزنند، درک این که موراکامی چه می‌کند و چگونه می‌نویسد، برایتان دشوار نخواهد بود. این نویسنده برای خلق داستان‌هایش به ناخودآگاهش سفر کرده و اتفاقات عجیب و محیرالعقلی را از آن بیرون می‌کشد که برای مخاطبانش جذاب است.

هر چند او در نوشتن داستان شیوه خاص خودش را دارد و روایت‌های داستانی‌اش متعلق به خودش است، اما می‌توان او را بیش از هر چیز نویسنده‌ای غریزی دانست، نویسنده‌ای که می‌تواند خودش و جهان درونی‌اش را بنویسد و ما را به این جهان ببرد.

مخاطب در آثار او، با خشونت و مرگ مواجه می‌شود اما همچنین، مأم‌هایی چون چاه‌های خالی، آسانسورهای جادویی و خانه‌های ساکت و پراز غذا در داستان‌هایش وجود دارد که می‌توان برای فرار از مشکلات به آنها پناه برد. در داستان‌های او همچنین طنزی آنچنان نامحسوس و ظریف وجود دارد که گاهی اوقات به سختی می‌توان جای دقیق آن را در متن مشخص کرد. موراکامی خیلی ساده داستان را آغاز کرده و پله‌پله آن را گسترده‌تر می‌کند. او به مخاطب، فردی عادی را نشان می‌دهد که زندگی کاملاً نرمالی دارد. زندگی روتین برای این شخصیت، هم کسالت‌آور است و هم آرامش‌بخش.

چرا موراکامی گریخت؟

نویسنده ژاپنی محبوب ما و البته بسیاری از مردم جهان نوشتن را از ۲۹ سالگی شروع کرده است. او در این باره می‌گوید: «من قبل از آن چیزی ننوشته بودم و يك شخص معمولی بودم، يك باشگاه جاز داشتم و هیچ نوشته‌ای خلق نکرده بودم.» ایده و فکر نوشتن اولین رمانش به نام «به آواز باد گوش بسپار» در سال ۱۹۷۹، وقتی به او الهام شد که در حال تماشای يك بازی بیسبال بود. در سال ۱۹۷۹ این رمان منتشر شد و در همان سال جایزه نویسنده جدید گونزو را دریافت کرد. موفقیت ابتدایی موراکامی «به آواز باد گوش بسپار»، او را تشویق کرد تا به نوشتن ادامه دهد.

در سال ۱۹۸۵، موراکامی کتاب «سرزمین عجایب و پایان جهان» را نوشت و فانتزی رویایی را که عناصر جادویی کار او بود به چیزی بیشتر و جدیدتر در سبک نوشتنش تبدیل کرد. او در سال ۱۹۸۷ با انتشار جنگل نروژی يك داستان در مورد دلتنگی را نوشت و يك موفقیت بزرگ و شناخت ملی به دست آورد. این کتاب در میلیون‌ها نسخه بین جوانان ژاپنی فروخته شد و موراکامی ناشناس را در کانون اصلی توجه قرار داد. او بعد از تجربه موفق خود با انتشار جنگل نروژی، ژاپن را ترك کرد. خودش در این باره می‌گوید: «زمانی که من ژاپن را سال ۱۹۸۶ یا ۱۹۸۷ ترك کردم، نویسنده مشهوری بودم. اما بعضی از مردم فکر می‌کردند من برای به‌دست آوردن شهرت فرار کرده‌ام، ولی من فقط می‌خواستم به تنهایی و از صمیم قلب خودم به همه چیز نگاه کنم، چون در ژاپن من خیلی شناخته‌شده بودم ولی در اروپا هیچ‌کس نبودم.» موراکامی از اروپا به آمریکا سفر کرد و اکنون در ایالات متحده زندگی می‌کند.